

بدانیم یکدیگر قدر تا بیا

نمانیم یکدیگر ز ناگه تا کا

خویشان و اقوام سر بر آمد چه

پریشان سان این شان جمع گردید که

گریزد می خواهر ز خواهر چرا

ستیزد می برادر یا برادر

دارد ننگ مادر ز دختر چرا

دارد جنگ هایش بچه با پدر

نزولی پولهای سود با یکی

قبولی امید به مکه رود

باغش به و ماشین به نازد یکی

دماغش در تکبر باد یکی

است شاه کاخ هامان خانه بظاهر

است آه و اندوه جهان یک درونش

است سنگ و کاشی دیوارها و در

است جنگ میدان یک خانه هر ولی

ریایی گشته کارها تمام

حیایی بی با عوض شد نجابت

حرامند نه و حلال فکر در نه

زوالند نعمت ولی دارند همه

نبینند خیری دگر مردم چنین

اند همین هم باز شوند قارون اگر

شد کج راه عزیزان آئید بخود

شد فلج ها زندگانی رو این از

گیریم پیش دیگر راه بیائید

گیریم خویش نسل و اصل از سراغ

بدانیم یکدیگر قدر بیائید

برانیم خود از را کینه و غرور

بگیریم دیگر یک دست بیائید

نمیریم فردا تا نیست ضمانت